

اطلاع بشر از جهان گرداگرد او، امر حاصل شده ای نیست، کمال مطلوبی است که سالهای مدید باید برای حصول آن کوشید. بی انتهای زمان و مکان همیشه دامن زن اضطراب بوده است، و در برابر این اضطراب تحمل ناپذیر، غریزه حفظ ذات سدهائی کشیده است. برای آینده، افسانه «تکامل» را ساخته اند تا انگیزه کار و کوشش باشد و برای گذشته، به دامن «تحقیر» در بست دست یازیده اند. آنان که درین راه توقع و درخواست بیشتری داشته اند «تاریخ» را بوجود آورده اند که خود وسیله کاوشی است در درون بعد چهارم، یعنی زمان. و ازین رهگذر، علت وجودی لفظ «مجهول» - که سابقاً سفیدی نقشه های جغرافیا را با آن پر می کرده اند - توجیه می شود.

زیرا دریاهای زمان بسی مرموزتر از دریاهای نقشه های قدیم است و مادر کشف این راه هنوز در آغاز دوره کشتی رانی یابتر بگوئیم در بدو ابداع آتش هستیم. ولی اعداد گاهی رساتنده معانی بسیارند: بنا بر تازه ترین تحقیقات، شاید یک میلیون سال باشد که بشر بوجود آمده و به کار اندیشه پرداخته است. عمیق ترین و دقیق ترین کاوشها ما را به شناسائی پنجاه هزار سال قبل راهبری می کنند. پیش از آن، سکوت است، مفاک است، ظلمات است. پس «علم» ما، علم بسیار مبهم ما از پنج صدم تاریخ بشریت فراتر نمیرود. در طی این زمانهای دراز و هول انگیز، بر بشر چه گذشته است؟ چه تمدنهایی در نقاط مختلف کره ارض شکفته و پژمرده و جابه دیگران سپرده است؟ مطلقاً از آن بی خبریم.

بی آنکه بخواهیم مفهوم «تکامل» را تخطئه کنیم، ناگزیر به اقراریم که فرضیه نارسای حرکت مداوم بشریت بسمت جلو، که سالها عقیده راسخ دانشندان بوده، امروز بگوشه انبار کوزه های شکسته و ابزارهای مستعمل و فرسوده افتاده است. اگر این نظریه که جوامع بشری متوالیاً ادوار اوج و حضیضی داشته اند هر روز متقن تر و مسلم تر جلوه می کند، بسیار متحمل است که پس از هر زیروم، پس از هر پستی و بلندی، پس از هر انهدام کامل و ترمیم تدریجی، هر موج تازه اندکی از موج پیشین بالاتر رود. و این تنها نظر درستی است که بدون خلط افسانه و واقعیت در این باره می توان داشت.

هرم بزرگ کنوپس

این هرم را قدماء، بسبب پوشش سفید آهکی اش، «درخشان» می نامیده اند. در آغاز ارتفاعش ۱۴۰ متر و اضلاعش ۲۳۳ متر بوده است. چهار سطحش سمت چهار جهت اصلی را نشان میدهد. در پائین سطح روشن هرم (طرف مغرب)، که رستان اشراف دیده می شود و در پشت بناسبزی «دره نیل» بچشم می خورد.



چون بسوی اقیانوس گشاده گذشته رو کنیم، حال مسافری را داریم که بر کرانه اقیانوس پهناور ناشناخته ای ایستاده است. زمین محکم، در چند صد متری پای ما، به دماغه های چندین تمدن شناخته کهن منتهی می شود. در ورای آن، جزایری چند سر از آب بر آورده اند: جزیره انکا Inca، جزیره سومر، جزیره سند، جزیره مصر. و آنکاه به صخره های بی شمار ماقبل تاریخ می رسیم. و پس از آن، تا خط مستدیر افق، جز دریای لایتناهی چیزی بچشم نمی خورد. همه کفنی از امواج فراموشی بر سر کشیده اند. مصر را «جزیره» خواندیم. در واقع اگر بجای استعاره «دریاها»، بیابانهای بی کران را در نظر گیریم، مصر جز جزیره ای محصور چه می تواند باشد؟ و چه جزیره شکفت آوری بدرازای ۱۲۰۰ و پهنای ۲۶ کیلومتر که سرتاسر آن در قلمرو شط عظیم و پربرکت نیل قرار گرفته است! و این شط مرموز در جنوب از اعماق بایر بیابانها سرچشمه می گیرد و در شمال همچون گلهای پهناور «پایروس» - که در زمانهای بسیار قدیم بر کناره هایش میرومید - بصورت «دلتا» شکفته می شود. در مشرق و مغرب جز دورنمای

بی پایان سنگهای آهکی و یابانهای بی آب و علف چیزی بچشم نمی خورد. آنگاه درین دنیای سر بسته صندوق مانند ، و در درازای این تسمه باریک زمینهای حاصلخیز - که نیل از میان آن می گذشت ، و زمان از میان آن می گذشت - آدمیان را زیستن خوش آمد . هم « آدمیان » را و هم « خدایان » را .

سرزمین عجایب و غرایب و هم انگیز ؛ مزارع گندم ناگهان به چهار هزار کیلو متر کلاکهای سوزان منتهی می شود ، کوره حدادی آفتاب بر آبهای ژرف نیل می تابد ، و همین آبهای لایزال از دل سنگهایی بیرون می آید که از قرنهای پیش حتی نوازش یک نم ژاله را بر تن خود ندیده است . در آن سوی شعله سبز « دره نیل » ، نمای باشکوه اهرام و صخره های جسیم خاموش و چشم انداز ابدیت بچشم می خورد که در آن ، گویی از بدو خلقت جهان هیچ چیز تغییر نپذیرفته و تغییر نخواهد پذیرفت . تمدنهای بسیاری نیروی خود را مصروف آرمانهای گوناگونی کرده اند :

کفرن

(موزه قاهره)

این مجسمه از شاهکارهای
بیکر تراشی مصر و از مشخص
ترین تصویرهای فراغنه است
و فرعون کفرن سازنده
دومین هرم « جیزه » را نشان
میدهد . بر پشت گردن شاه ،
« شهباز محافظ » دیده
می شود .

گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی



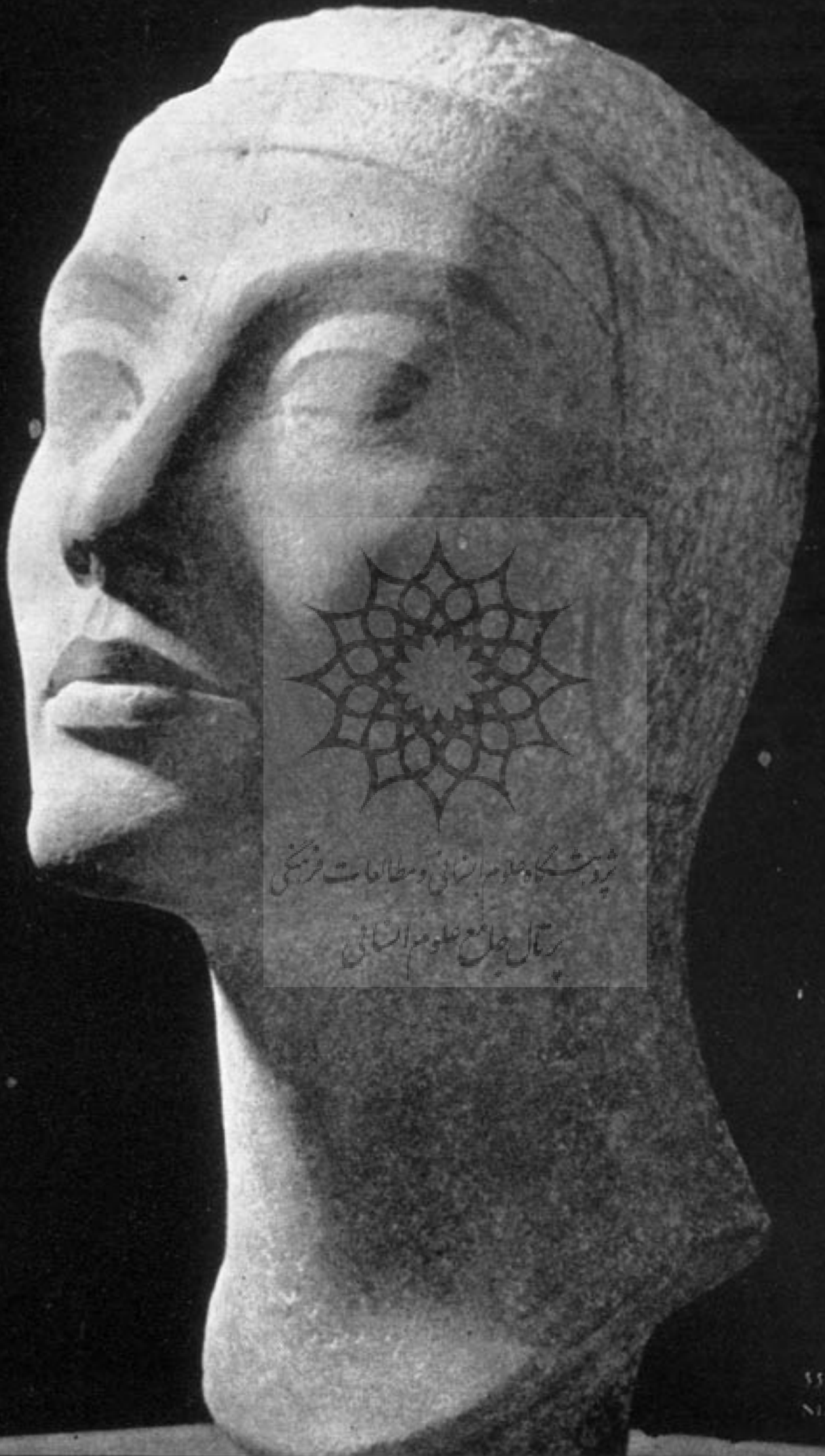
آشوریان در توسعه جنگی، قبایل «انکا» در زندگی اشتراکی، رومیان در وحدت سیاسی، ایرانیان در ایجاد حکومت واحد مرکزی، کمال مطلوب خود را جسته اند. تمدن مصر کهن بی گمان تجربیات عدیده ای را آزموده است. ولی هدف حقیقی اش را باید در مبارزه بسیار کهن او، در پیکار مردانه او با زمان گذران، با مرگ بی امان و بالاخره با طبیعت ظاهری اشیاء جستجو کرد. تنها يك ملت در سراسر ده ها قرن کوشیده است که به خدایان فنا ناپذیر پیوندد و با آنان همسنگ شود و از شطهای ظلمت گذر کند. و با پی گیری عجیبش برای دسترسی به این آرزوی مجرد فساد ناپذیری است که در آغاز به عظمت و پس از آن به حکمت رسیده است.

کاوشهای دقیقی که از صدسال پیش در آثار تاریخی مصر بعمل آمده، ظاهراً ثابت کرده است که اهرام مقبره شاهان و جایگاه مومیائی بوده است و در تأیید این مدعا «گاهی» آثاری ازین قبیل نیز بدست آورده اند (زیرا پیش از آغاز تاریخ مسیحیت نیز اهرام مصر مورد دستبرد بوده است). پس نتیجه گرفتند که «مطلقاً» جز از آرامگاههایی غول آسا (آثار بزرگی که حاکی از غروری بزرگ تراست) سخن نمی توان گفت.

در برابر این نظریات کهنه، دسته ای از دانشمندان بحث و استدلالی آغاز کردند که متکی بر اندازه گیری داخلی و خارجی اهرام بود و توجیحات دیگری پیش کشیدند و سخن از جایگاه آشنائی با علوم مکنونه و محل اجرای مناسک جادویی کاهنان و حتی محل نزول آیات خدایان و الهام پیبران بمیان آوردند.

بی گمان هر کس با این تعریف ظاهری موافق است که: اهرام کوههای مصنوعی است. و این تعریف با همه سادگی خود، هم جامع است و هم مانع. اما پس از قبول اینکه اهرام کوههای مصنوعی است، بر درنگ مسأله دیگری پیش می آید که حل آن بیشتر مربوط به روانشناسی است تا معماری؛ چرا و بفرمان کدام عقیده و ایمانی و برای نشان دادن چه تشلیلی، فلان گروه بشری، در فلان نقطه کره زمین، نیرو و نبوغ خود را مصروف ساختن بناهایی کرده است که در عظمت دم از برابری با کوهها بزند؟ برج بابل و اهرام «انکائی» و کلیساهای بزرگ مسیحی و معابد کوه آسای هندو مناره های اسلامی و بالاخره اهرام مصری بچه منظور ساخته شده اند؟

قدیم ترین آرزوی بشریت، که هرگز برآورده نشد - و حتی اختراع هواپیما آنرا تسکین نداد - دسترسی به آسمان، یا حداقل نزدیکی به آن بوده است. این عروج به آسمان، که تمام ادیان بدان اشاره کرده اند،



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

متکی بر احادیث بسیار کهنی است که حتی در قصه های تورات نیز منعکس شده است: سابقاً، در عهد افسانه ای بسیار قدیم، رابطه میان زمین و آسمان آسان بوده ولی پس از گناهی و خطائی که از بشر سرزد پلها شکسته شد و سفر آسمانی برای اکثریت مردم ممنوع گردید. از آن پس، آدمیان باید با آژوهوس بسوی آسمان بنگرند و اگر بتوانند به آن نزدیک شوند. این کشش وسیع و عالمگیر بسوی فضا های آسمانی تأثیر بی حد و حصری در تاریخ تمدنها کرده و حتی در عصر موشکهای اتمی نیز از میان نرفته است. اثر بسیار بارز آن در معماری بناها و قصرها و معابدی که از آغاز تمدن بعزم عروج و صعود به آسمان ساخته اند، مشهود است.

در تمدنهایی که ظاهراً از لحاظ عرفانی تغییر نپذیرفته اند، مانند آشور و بابل، معبد کوه آسا فقط مبین تمثیل بدوی پلکانی بود که راه به آسمان دارد. و بر فراز قله آن، یعنی نزدیکترین نقطه به آسمان، مناسک و مراسم اساسی مذهب، مثلاً تقدیم قربانی، اجرا می شد. این کوشش برای وصول

نوت

(موزه قاهره)

درون مقبره « پوسنس »
 اول. این تصویر، بیکراله
 « نوت »، خدای قبه آسمان،
 را نشان میدهد که روی
 جنازه شاه قرار گرفته و
 مادرانه از بلا یا محقوظش پرو
 داشته است.



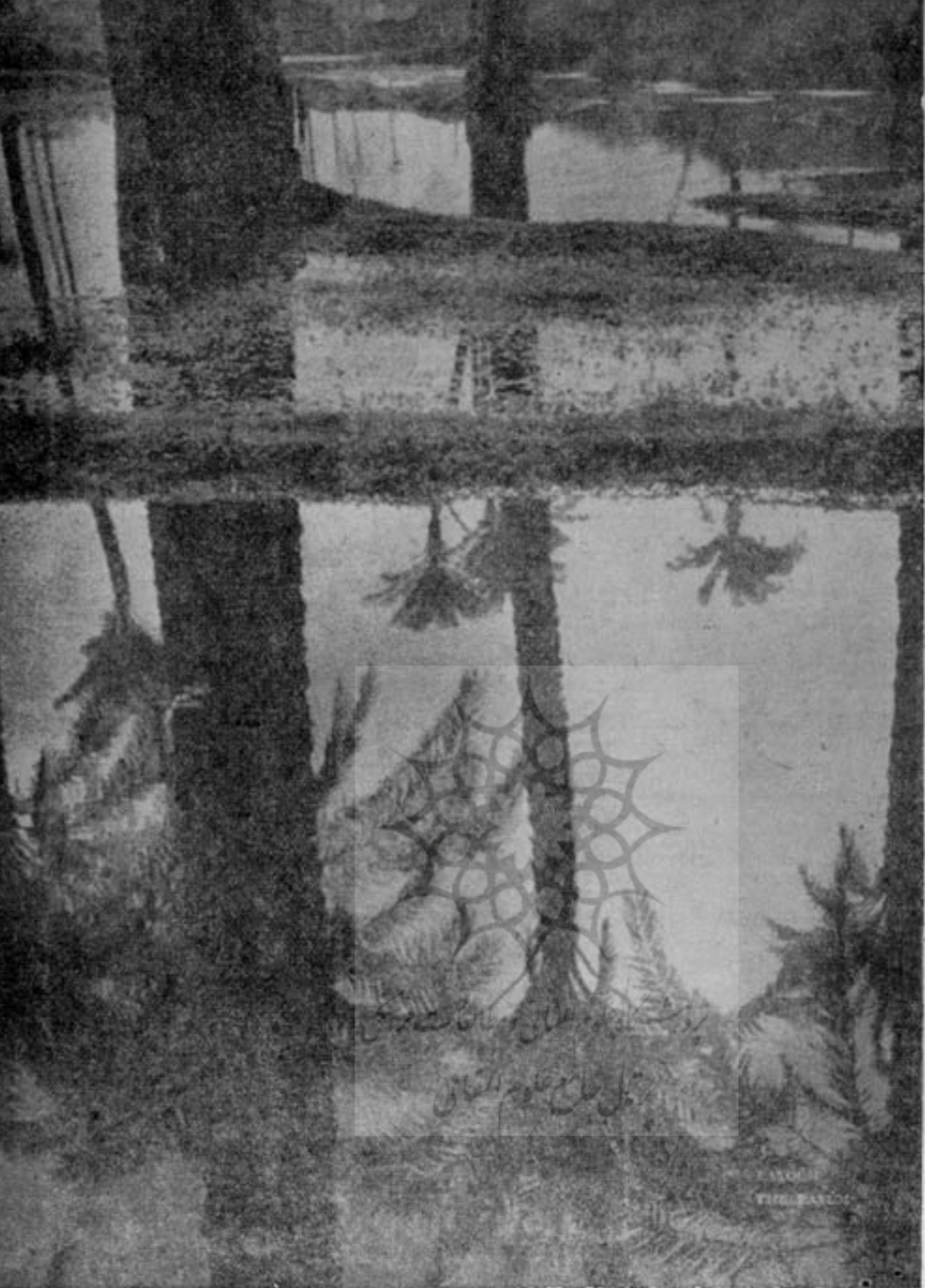
به آسمان بمدد کوه مصنوعی، در تورات نیز، با افسانه برج بابل، اثر گذشته است.

بنابر این طبیعی و منطقی است که تمدنهای کهن این جایگاه را برای نهفتن اجساد مردگان خود برگزینند تا آسان تر به آسمان خدایان صعود کنند و از نیروی لایزال آسمان و بالاخص آفتاب بهره مند شوند. و همچنین روشن می شود که چنین امتیازی مدتها در انحصار شاهان یا مخصوص برگزیدگان خاص، مانند کاهنان و اشراف، بوده است.

شاید بتوان گفت که این قتل مصنوعی بمنظوری شبیه به منظور مهندسان کنونی مادر ساختن سدها یا شبیه به مقصود کارشان اسرار اتمی بوجود آمده است. مصریان قدیم، با ساختن این « آهن ربا های کیهانی » و پراکندن آنها بر سطح زمین مصر، شاید می خواسته اند نقطه های تماسشان را با جهان علوی بیشتر کنند و از این رهگذر امواج لایزال نیروهای ملکوتی را بروی زمین روان سازند.

بنابر این، عقیده پوسیده کهن، که هنوز هم شیوع عام دارد، عقیده ای که بموجب آن، اهرام « بناهای غرور » اند که بفرمان سلاطین جبار قهار « بر عرق و خون ملت » ساخته شده اند باید بالمره از اذهان دور شود. این نظریه، که نخست از دهان « هرودت » درآمد، نشانه ای است از چهل کامل مردم یونان و نسل های بعدی نسبت به هدفها و غایاتی که واقعاً برای نیل به آنها کوشش می شده است. اهرام اثر ایمان جمعی است که نه برای یک « فرد » بلکه برای تمام اجتماع تحقق می یافت. یقیناً برای ما که قرنهای با طرز تفکر آن دوران فاصله داریم، تعقل در نتایج چنین تفکری بدون تلاش تخیل حاصل نمی شود. ولی همین عقاید ظاهر اسخیف، در دوران کهن، نیروی قانون داشته و اجتماعات وسیعی را بتحرک واداشته و زمانی بوده که جهان بدون چنین ایمانی تصور پذیر نبوده است.

و گمان نمی رفت که از آن پس نیروی بتواند توازن این پایه ها را برهم زند. ولی مصر نیز از قوانین اسرار آمیز تغیر و تحول که دریاها و اقوام را بهم میریزد نجات نیافت. و چون به ذروه کمال و اطمینان رسیده بود، می بایست وحشت خلاء و لرزش زوال را حس کند و شاید غرامت تمدنی را که بیش از اندازه پایدار مانده بود بپردازد. چیزی در درون او سست شد و پای استقامتش لرزید. نخستین درزها آشکار شد، مانند آذرخش بهم پیوست، آهسته و پنهانی گسترش یافت و بصورت شکافهای فراخی درآمد. و ازین شکافهاشن و سنگ ریزش کرد. قدرت فرعون کاهش یافت



فیوم

این واحه وسیع حاصلخیز که در مغرب دره نیل قرار گرفته و اطراف آن دریاچه‌های
 بی پایان احاطه کرده است ، یکی از درخشان‌ترین بیروزیهای بشر بر شن و سنگ
 و ثمره قدیم‌ترین کارهای آبیاری است که تاکنون در تاریخ ذکر شده.



در ناهره

شطرنجیل، بلم، باراندازان ساحل، پرواز ماهیخواران و آسمان خراش هفده طبقه.
 همه این شهر معظم با چنین رنگهای متناقض آذین شده است.

شهره پیشرفته و مدرن است که در کنار طبیعت زیبا و مناظر دیدنی قرار دارد. این شهر با معماری متنوع و جاذبه‌های تاریخی و فرهنگی خود شناخته شده است.



رمان بی بی سوم اسانی

مینیه

«خدا بدادمان رسید! گردونه شاهنشاه دامس سوم نزدیک بود زیباترین دختران ما را زیر بگیرد.»

و کشور بدست ملوک الطوائف افتاد. سی و هفت قرن پیش از آنکه کشور فرانسه مشعل انقلابش را برافروزد، قومی خشمگین و دمان، درهای اهرام را، که از سالیان دراز بروی زر و راز بسته شده بود، درهم شکست، اجساد اشراف و کاهنان را پایمال کرد، تاجها و سینه ریزها و دستبندها را براگرفت و در جستجوی گنجهای نهفته و نسخه آب زندگی تا تاریکترین زوایا و

حقیایای هرم را کوبید. اقوام بیگانه مانند هجوم کر کسان بسوی مصر سر از بر شدند و آنچه مانده بود بیغما بردند. باز معابدی ساخته شد ولی دزدان محیلا نه بر مقابر سلطنتی تاختند و حتی به سنگهای دیوار ابقاء نکردند. آنگاه یکی پس از دیگری سیل بیگانگان به سرزمین کهنی که خدایان رهاش کرده بودند رو آورد و ستون‌های مملکت را لرزاند. حکومت مصر بدست حبشیان افتاد؛ سپس به زیرسم ستوران سپاه آشور در غلتید. و آنگاه نوبت غلبه ایرانیان و یونانیان و رومیان رسید ...

معا بدش درهم ریخت، اهرامش بصورت کلوخه درآمد و مهر و موم مقابر زیرزمینی اش که می‌بایست تا ابد محافظ «شاهان آفتاب» باشد شکسته شد. حتی اجساد مومیایی که بدقت برای سفر دور و دراز آخرت مجهز گشته بودند، به خاک برگشتند. ولی از آن چهره در هم شکسته فرعون جوان، از آن چشمان بی‌نگاه، از آن لبهایی که هرگز به سخن گشوده نخواهد شد، پیکان زرین سه‌سری بیرون می‌جهد، از سدهای زمان و مکان می‌گذرد و پیامش را به گوش ما میرساند: پیام زیبایی و حکمت و خاموشی.

عاشق

بر مژگان من ایستاده
و موهایش در موهای من است،
شکل دستان مرا دارد،
رنگ چشمان مرا دارد،
در سایه من فرو شده است
بسان سنگی در آسمان

چشمانش همیشه گشوده است
و مرا از خفتن باز می‌دارد
رؤیاهایش در روشنائی روز
آفتاب‌ها را بخار می‌کند
مرا می‌خنداند، می‌گریاند و می‌خنداند،
سخن گفتنم و امیدارد، بی‌آنکه سخنی داشته باشم.

پل الوآور